

درس یازدهم: خاک آزادگان

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی (غنایی) / قالب: غزل / درون مایه: وطن دوستی و تکریم شهدا

۱) به خون کشیدن: کنایه از قتل عام و کشتار بسیار (۲/ خاک: مجاز از سرزمین (۳/ گل: استعاره از جوانان و مبارزان (گل اندر گل: گلهای بسیار، جوانان بسیار) - (جوشیدن گل اندر گل: روییدن گلهای بسیار، قیام مبارزان زیاد، کنایه (۴/ گلشن*: گلستان، گلزار [استعاره از وطن]

۱. به خون، گر کشی^۱ خاک^۲ من، دشمن من بجوشد گل^۳ اندر گل^۴ از گلشن^۵ من

معنی: ای دشمن من! اگر مردم سرزمین مرا قتل عام کنی، گل های بسیاری در سرزمینم خواهد رویید. (مبارزان بسیاری در وطنم به پا خواهند خاست).

مفهوم: تداوم راه شهدا / وطن دوستی همه مردم ایران / دفاع از وطن تا شهادت / شجاعت و شهادت طلبی ایرانیان

آرایه: تکرار: من، گل / مراعات نظیر: گل، خاک و گلشن /

دستور: نقش «دشمن من»: منادا، شبه جمله / شیوه عادی بیت: (ای) دشمن من گر خاک من (را) به خون کشی، گل اندر گل از گلشن من بجوشد.

۱) تن را سوختن (سوزاندن): کنایه از کشتن (بسوزی: بسوزانی) (۲/ به تیر دوختن: کنایه از کشتن (۳/ خصم*: دشمن (۴/ سر از تن جدا کردن: کنایه از کشتن (۵/ کجا می توانی...?: هیچوقت نمی توانی (کجا: کی) (پرسش انکاری) (۶/ قلب: مجاز از وجود (۷/ ربایی: بر بایی، بدزدی (فعل مضارع التزامی)

۲. تم گر بسوزی^۱، به تیرم بدوزی^۲ جدا سازی ای خصم^۳، سر از تن من^۴

۳. کجا می توانی^۱، ز قلم^۲ ربایی^۳ تو عشق میان من و میهن من^۴

معنی: ای دشمن، اگر جسم مرا بسوزانی، مرا تیرباران کنی و بکشی (مرا به سخت ترین شکل ممکن به قتل برسانی) هرگز نمی توانی عشق مرا به وطنم از بین ببری! (دو بیت موقوف المعانی هستند).

مفهوم: وطن پرستی / میهن دوستی / دفاع از وطن تا پای جان

آرایه ادبی: جناس: گر و سر، تن و من؛ بسوزی و بدوزی / مراعات نظیر: سر و تن - قلب و عشق / واج آرایی: تکرار واجهای «س»، «ز»، «م» و «ن» / تکرار: من /

دستور: نقش «م»: در «تنم» مضاف الیه (تن من) و در «تیرم»، مفعول (من را به تیر بدوزی) / نقش «خصم»: منادا، شبه جمله / شیوه بیان مصراع دوم: بلاغی (ای خصم! سر از تن من جدا سازی) / نقش دستوری «عشق»: مفعول /

۱) آرمان*: آرزو، عقیده (۲/ تجلی*: جلوه گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی (۳/ هستی: وجود، زندگی، مقابل نیستی (۴/ جان-کندن: مرگ، کشته شدن، شهید شدن (کنایه) /

۴. من ایرانی ام آرمانم^۱ شهادت تجلی^۲ هستی^۳ است جان کندن^۴ من

معنی: من ایرانی هستم و شهادت آرزوی من است و مرگ من آشکار شدن زندگی دوباره است.

مفهوم: شهادت طلبی ایرانیان / جاودانگی شهیدان راه وطن / شهادت تولدی دیگر / شهدا زنده اند.

آرایه: متناقض نما (پارادوکس): جان کندن تجلی هستی است! (مرگ زندگی است) / تلمیح: اشاره به آیه «ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.» /

دستور: حذف فعل: حذف فعل «است» به قرینه لفظی (آرمانم شهادت [است]) / نوع بیان مصراع دوم: بلاغی (جان کندن من تجلی هستی است)

۱. شعله: تابش، روشنی، مجاز (استعاره) از عشق به وطن / ۲. افسرده: یخ‌بسته، خاموش، سرد / ۳. افروزد: می‌افروزد، شعله‌ور می‌شود / ۴. مدفن*: جای دفن، گور

۵. مپندار ایمن شعله، افسرده^۲ گردد که بعد از من افروزد^۳ از مدفن^۴ من

معنی: (ای دشمن!) تصور نکن که این عشق به وطن با مرگ من، سرد و خاموش خواهد شد؛ بلکه این عشق بعد از مرگم، از گورم شعله‌ور خواهد شد.
مفهوم: جاودانگی عشق به وطن

آرایه: مراعات نظیر: شعله و افروزد / تضاد: افسرده گردد و افروزد / اغراق: افروختن شعله عشق از مدفن! /
دستور: شیوه عادی بیت: مپندار این شعله افسرده گردد؛ که بعد از من از مدفن من افروزد. /

۱) سازش: سازگاری، صلح / ۲) تکریم*: بزرگداشت، گرامیداشت / ۳) خواهش: درخواست، التماس / ۴) نیرنگ: حيله، فریب / ۵) توسن*: اسب سرکش، متضاد رام [استعاره از خشم و اراده] (تاختن توسن: کنایه از جنگ و حمله) /

۶. نه تسلیم و سازش^۱، نه تکریم^۲ و خواهش^۳ بتازد بــــ نه نیرنگ^۴ تو، توسن^۵ من

معنی: ای دشمن، من نه تسلیم تو می‌شوم و نه با تو صلح می‌کنم، نه به تو احترام می‌گذارم و نه از تو تقاضا و درخواستی می‌کنم. بلکه خشم و اراده من مثل اسبی سرکش به فریبکاری تو حمله می‌کند!

مفهوم: دشمن‌ستیزی / سازش‌ناپذیری با دشمن / تسلیم نشدن در برابر دشمن

آرایه: مراعات نظیر: تسلیم، سازش، تکریم و خواهش / تضاد: تسلیم و سازش با بتازد /

دستور: شیوه بیان مصراع دوم: بلاغی (توسن من به نیرنگ تو بتازد) / نوع «و»ها در مصراع اول: هر دو واو ربط (نه تسلیم می‌شوم و نه سازش می‌کنم؛ نه تکریم می‌کنم و نه خواهش می‌کنم) / تعداد جمله‌ها: پنج جمله

۱) رود: رودخانه، اینجا نماد کوچکی و پراکندگی / ۲) دریا: نماد بزرگی و اتحاد (دریای جوشان: استعاره از انبوه مردم) / ۳) جوشان: در حال جوش، جوشنده / ۴) همه: سراسر (قید) / ۵) خرمن: توده گندم، جو، برنج و ... که روی هم انباشته باشد، استعاره از کشور /

۷. کنون رود^۱ خلق است، دریای^۲ جوشان^۳ همه^۴ خوشه خشم شد خرمن^۵ من

معنی: اکنون مبارزان پراکنده به هم پیوسته و دریای خروشان را تشکیل داده‌اند (متحد شده‌اند) و سرزمین من پر از انسان‌های خشمگین نسبت به دشمن شده‌است.

مفهوم: اتحاد و خشم مردم علیه دشمن.

آرایه: تشبیه: خلق به رود، رود خلق به دریای جوشان و خشم به خوشه / مراعات نظیر: رود و دریا؛ خوشه و خرمن

دستور: شیوه عادی بیت: کنون رود خلق، دریای جوشان است. خرمن من، همه، خوشه خشم شد. / نقش دستوری «همه»: قید /

۱) خاک: مجاز از سرزمین / ۲) آزادگان: کنایه از ایرانیان / ۳) دامن: قسمت پایینی لباس، کناره هر چیزی، مجاز از وجود و آغوش (در دامن پرودن: کنایه از تربیت کردن) (گل صبر پروردن: صبور و شکیبا بودن، کنایه) /

۸. من آزاده از خــــاک^۱ آزادگان^۲ گل صبر می پرورد دامن^۳ من

معنی: من انسانی آزاده از سرزمین آزادگان (ایران) هستم و وجودم سرشار از صبر و شکیبایی است.

مفهوم: آزادی و استقامت / ایران سرزمین آزادگان است.

آرایه: تشبیه: صبر به گل / تکرار: من، آزاده / مراعات نظیر: گل، خاک، می‌پرورد / ایهام تناسب: صبر: شکیبایی (ق ق)؛ گیاهی تلخ (غ ق ق و تناسب با گل)

۱) جام: پیاله، کاسه؛ مجاز از شربت و شراب / ۲) توحید: خدا را یگانه دانستن؛ یکتاپرستی / ۳) نوشیدن از چیزی: کنایه از بهره‌بردن از آن (از جام توحید نوشیدن: یکتاپرست بودن (کنایه) / ۴) گردن زدن: کنایه از کشتن /

۹. جز از جام^۱ توحید^۲ هرگز نوش^۳ زنی گر به تیغ ستم گردن من^۴
سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)

معنی: حتی اگر ظالمانه مرا بکشی، من دست از یکتاپرستی برنمی‌دارم.
مفهوم: تأکید بر یکتاپرستی / ایستادگی بر سر عقیده تا سر حد مرگ.
آرایه و دستور: تشبیه: توحید به جام (جام توحید) و ستم به تیغ (تیغ ستم) / مراعات نظیر: گردن، تیغ، زنی / نقش «هرگز»: قید /

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. برای واژه «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید. پژمرده، منجمد

۲. بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب و سپس جدول را کامل کنید.

من ایرانیم، آرمانم شهادت / تجلی هستی است، جان کندن من: من ایرانی‌ام؛ آرمانم شهادت [است]. جان کندن من تجلی هستی است.

نهاد	گزاره
من	ایرانیم
آرمانم	شهادت [است]
جان کندن من	تجلی هستی است

قلمرو ادبی

۱. این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید.

پاسخ: قالب هر دو شعر غزل است؛ اما از نظر مضمون تفاوت دارند. مضمون شعر مهر و وفا عاشقانه و غنایی است و عشق انسان به معشوق زمینی یا آسمانی را مطرح می‌کند؛ ولی شعر خاک آزادگان عشق انسان به وطن را مطرح می‌کند و بار حماسی و ملی دارد.

۲. در شعری که خواندید، واژه‌های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته‌اند؟

پاسخ: خاک مجاز از سرزمین و وطن؛ شعله مجاز (استعاره) از عشق

۳. در سال‌های پیش با اجزای جمله (نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل) و جایگاه هر یک از آنها در جمله آشنا شدیم. گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنا بر تشخیص شاعر یا نویسنده جا به جا می‌شود؛ مانند مصراع «گل صبر، می‌پرورد دامن من»، که مفعول و فعل بر نهاد، مقدم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛ به این گونه بیان، «شیوه بلاغی» می‌گویند.

این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می‌گیرد. در شیوه عادی، اصل بر این است که نهاد همه جمله‌ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد و سایر اجزای جمله، مانند متمم، مفعول و مسند در جایگاه معمول خود طبق زبان معیار واقع شوند.

■ نمونه‌ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

– «تجلی هستی است جان کندن من»: «جان کندن من» گروه نهادی است و باید اول بیاید، بعد از آن «تجلی هستی» باید بیاید، چون گروه مسندی است و «است» هم باید در پایان بیاید؛ چون فعل است: (جان کندن من تجلی هستی است).
– بتازد به نیرنگ تو توسن من: توسن من به نیرنگ تو می‌تازد.

قلمرو فکری

۱. در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه‌پرستی» تأکید شده است؟

پاسخ: بیت آخر (جز از جـــــام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من)

۲. مضمون بیت‌های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

تا زَبَرِ خاکی ای درخت تنومند مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند (ادیب‌الممالک فراهانی)

تحلیل: زَبَر*: بالا، فوق، مقابل زیر(زبر خاک بودن: کنایه از زنده بودن) / درخت تنومند: استعاره از انسان بزرگ و آزاده / مگسل*: جدا مشو، رها مکن /

آب و خاک: مجاز از میهن / تکرار: خاک

معنی: ای انسان بزرگ و آزاده تا زمانی که زنده هستی، عشق و علاقه خود را از آنجا قطع نکن.

مفهوم: وطن دوستی همیشگی

پاسخ سوال: مضمون آنها یکسان است و هر سه بر میهن‌دوستی تأکید دارند.

۳. در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (سوره آل عمران،

آیه ۱۶۹) اشاره شده است؟

معنی: و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد خدایشان روزی می‌خورند.

مفهوم: جاودانگی شهیدان راه خدا

ارتباط با بیت: من ایرانی‌ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من

گروه‌های مهم املائی

خَصَم و دشمن - آرمان و عقیده - تجلی هستی - افروزد از مدفن من - تسلیم و سازش - تکریم و خواهش - رام و توسن - زَبَرِ خاک - قالب و مضمون - شیوه عادی و بلاغی -

درس یازدهم: روان خوانی (شیر زنان ایران)

(۱) تقریظ*: مطلبی ستایش آمیز درباره کتاب، نوشته و مانند آنها. / ۲) به قلم سپردن: کنایه از نوشتن / ۳) راوی: روایت کننده، داستان سرا / آرایه: تشبیه: مانند کردن اشک به پرده (پردل اشک) - یادها و خاطره‌ها به گنجینه (گنجینه یادها و خاطره‌ها) / تضاد: رنج و شادی -

متن تقریظ^۱ حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، بر کتاب «من زنده‌ام»:

کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطره‌های مجاهدان و آزادگان، ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پر بار و درس‌ها و آموختنی‌ها را پر شمار می‌کند. خدمت بزرگی است آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن^۲.

این نیز از نوشته‌هایی است که ترجمه‌اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی^۳ هنرمند آن سلام می‌فرستم. ۱۳۹۲/۷/۵

۱. غلغله: سروصدا، فریاد و هیاهو / ۲. ازدحام: شلوغی / ۳. کلافه: پریشان، سردرگم / ۴. اضطراری: ضروری، الزامی / ۵. کفاف*: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد [تختها کفاف مجروحان را نمی‌داد: تختها برای مجروحان کافی نبود] / ۶. آمبولانس‌ها: مجاز از راننده‌های آمبولانس / ۷. ترجیح: برتری دادن چیزی بر دیگری

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریت‌های پزشکی (اورژانس) می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباس‌های مجروحان را با قیچی از تنشان بیرون می‌آوردم تا آماده شست‌وشو و رسیدگی شوند. بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان. غلغله^۱ بود. ازدحام^۲ مردم برای اهدای خون و کمک‌رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه^۳ کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان، خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود. قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری^۴ می‌کرد. تخت‌ها کفاف^۵ مجروحان را نمی‌داد. حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتماً باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص می‌دادی، زنده‌اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها^۶ ترجیح^۷ می‌دادند، مجروحان را جابه‌جا کنند.

مفهوم: نامنظم و بد بودن اوضاع

۱. زمین و آسمان: تضاد و مجاز از همه جا / ۲. شهر: مجاز از مردم شهر (از زمین و ... می‌بارید: افراد زیادی کشته می‌شدند). / ۳. از دست دادن: محروم شدن (کنایه) / ۴. منطق: آنچه با دلیل عقلی قابل فهم باشد (اینجا دلیل عاقلانه) / ۵. کنار آمدن: موافقت کردن (جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق بخواهی با آن کنار بیایی: جنگ اصلاً چیز عاقلانه نیست که بخواهی با عقل و دلیل منطقی درباره آن قضاوت کنی) از زمین و آسمان^۱، مرگ بر شهر^۲ می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند^۳، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند. با خودم گفتم: جنگ، مسئله ریاضی نیست که درباره‌اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق^۴ بخواهی با آن کنار بیایی^۵. جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.

آرایه: تضاد: زمین و آسمان / استعاره: باریدن مرگ: [مرگ [مثل باران] بر شهر می‌بارید.]

۱. خودی: مربوط خود، ایرانی / ۲. مهیب*: ترسناک، ترس آور، هولناک / ۳. الله اکبر: شگفتا، کنایه از شگفت‌زدگی و حیرت (شبه‌جمله)
کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه-خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی^۱ متوقف شده، توجهم را جلب کرد.
ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی^۲ متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم.
از راننده پرسیدم: چی شد؟ گفت: نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

— اسیر کی شدیم؟

— اسیر عراقی‌ها.

— اینجا مکه آبادان نیست؟ تو ما رو دادی دست عراقی‌ها؟

— الله اکبر^۳، خواهر! همه با هم اسیر شدیم.

۱. قنذاق: بخشی از تفنگ که لوله روی آن سوار می‌شود / ۲. مثل مور و ملخ: خیلی زیاد (تشبیه و کنایه) / ۳. مقنعه: نوعی پوشش برای سر و گردن زنان / ۴. آستر: پارچه‌ای که زیر لباس یا پارچه دیگر می‌دوزند.

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند. من کنار پنجره، بی‌حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشه ماشین را با قنذاق^۱ شکستند. وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ^۲ از کمینگاه‌های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسه شن به پایین جاده پرتاب کردند. دست‌هایم را روی لباس‌هایم کشیدم. مقنعه‌ام^۳ را تکاندم. به جیب‌هایم اشاره کردند. آستر^۴ جیب‌هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست‌هایم را از جیبم درآوردم، در حالی که حکم مأموریت را در یک مشتم پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم. افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد: «مشت را باز کن». با خنده‌ای زیر کانه، انکار که به کشف بزرگی رسیده است، هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد.

آرایه: تشبیه: مثل مور و ملخ - مثل کیسه شن /

۱. مهره: استعاره از شخص مهم و کلیدی / ۲. به دام انداختن: اسیر کردن (کنایه) / ۳. در پوست نگنجیدن: کنایه از خوشحالی بسیار / ۴. می‌پاییدم: مراقبت می‌کردم، زیر نظر داشتم. / ۵. بنات‌الخمینی*: دختران امام خمینی (قدس سره) / ۶. ژنرال: سرتیپ، افسر ارشد ارتش

مترجم خواند: معصومه آباد؛ نماینده فرماندار آبادان. مأموریت: انتقال بچه‌های پرورشگاه به شیراز.

فکر کردند یکی از مهره‌های^۱ مهم نظامی ایران را به دام انداخته‌اند^۲. در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند^۳، پشت سر هم به عربی جملاتی می‌گفتند و من با کنجاوی حرکات و حرف‌های آنها را گوش می‌دادم و دور و برم را می‌پاییدم^۴ اما هر چه بیشتر گوش می‌دادم، کمتر می‌فهمیدم. کلمه «بنات‌الخمینی^۵» و «ژنرال^۶» را در هر جمله و عبارتی می‌شنیدم. بلافاصله، بی‌سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

۱. مددکار: کمک‌کننده، یاری‌رسان، عنوانی در هلال‌احمر / ۲. هلال‌احمر: نهادهای اجتماعی در کشورهای مسلمان برای امدادسانی به آسیب‌دیدگان جنگ و غیره، معادل صلیب سرخ /

از مترجم پرسیدم: چی داره می‌گه؟ گفت: می‌گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده‌ایم.

گفتم: ما مددکار^۱ هلال‌احمریم^۲. ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: «زن‌های ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک‌ترند.»

۳. جرئت: شهامت و جسارت / ۴. جسارت: دلیری، بی‌باکی و گستاخی / ۵. مبهم: نامشخص، نامعلوم /

از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها این قدر خطر آفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که می‌خواستم خدا امتحانم کند. باورم نمی‌شد که امتحان من اسارت باشد. برادرهایم را می‌دیدم که دست‌بسته و اسیرند. نمی‌خواستیم جلوی دشمن، ضعف نشان دهیم. عنوان بنت‌الخمینی و ژنرال به من جسارت^۴ و جرئت^۳ بیشتری می‌داد، اما از سرنوشت مبهمی^۵ که پیش رویم بود، می‌ترسیدم.

۱. بعث*: حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس‌جمهوری پیشین عراق، رهبری آن را بر عهده داشت. / ۲. محاسن: ریش (کلمه مفرد) / ۳. مثل تیر: با سرعت زیاد (تشبیه و کنایه) / ۴. فضله: باقی‌مانده چیزی، سرگین و مدفوع / ۵. صداقت: راستی و درستی / ۶. کاشی: کاشانی، اهل کاشان صبحدم بیست و چهارم مهر، هم زمان شد با سرو صدای خودروهای بعثی^۱ و هجوم دوباره گروه گروهی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند.

تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ساعت ده صبح جوانی با قامتی باریک و بلند و محاسنی^۲ قهوه‌ای مثل تیری^۳ که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله‌هایشان او را همراهی می‌کردند و عراقی‌ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند. به هر طرف که سر می‌چرخانیدیم، صورت گوسفندها توی صورتمان بود و روی دست و پایمان فضله^۴ می‌ریختند و یکسر بع بع می‌کردند. هر گوسفندی که سر و صدا می‌کرد، به محض اینکه آن جوان، دستی به سرش می‌کشید، آرام می‌شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید: «اسمت چیه برادر؟ شغلت چیه؟»

با سادگی و صداقت^۵ تمام گفت: اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی^۶ هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتمان هر کی دوست داشت، چند تا گوسفند برای سلامتی رزمنده‌ها به جبهه هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم.

۱. گرگ‌ها: استعاره از سربازان دشمن بعثی (تضاد: گوسفند و گرگ) / ۲. همه‌همه: سروصدا، صدای گفت‌وگوی افراد زیاد / ۳. سراسیمه: سرگردان، آشفته و نگران / ۴. تقدیر: فرمان خداوند، سرنوشت / ۵. مصلحت*: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد. /

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم، اما هر دو ترجیح می‌دادیم، بین گوسفندها باشیم نه بین گرگ‌ها! صبح روز بعد با صدای همه‌همه^۲ بیرون، سراسیمه^۳، بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید، مطلع شویم از پشت پنجره، بیرون را نگاه کردیم. کامیونی پُر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر^۴ و مصلحتی^۵ بود؟ ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجاتیده اسیر شدیم. یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می‌کند؟

۱. تنومه: شهری در عراق / ۲. ملاک*: اصل هر چیز، معیار، ابزار سنجش / ۳. معیار*: مقیاس، اندازه / ۴. انگشت روی کسی گذاشتن: انتخاب کردن او (کنایه) / ۵. حرس: پاسدار /

از من پرسیدند: کی به کربلا آمدید؟ گفتم: اینجا که کربلا نیست، تنومه^۱ است.

گفت: چرا، این راه و این تقدیر، عین کربلاست. عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است.

از طلبه‌ای که نزدیکتر بود پرسیدم: «برادران مجروح اینجا نیستند؟» گفت: «نه خواهر، اینجا سالم‌ها را مجروح می‌کنند.»

بچه‌ها را نوبتی و از روی ملاک^۲ و معیار^۳ خودشان انتخاب می‌کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می‌کردند. روی هر کس انگشت^۴ حرس^۵‌الخمینی (پاسدار) می‌گذاشتند، او را با پای خودش می‌بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره‌ای خونین و مالین برمی‌گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود.

۱. ضخیم: کلفت، ستر (زمخت: ضخیم، کلفت، ستر) / ۲. سلول: اتاق، حجره، زندان انفرادی / ۳. عزیز در قاب: مجاز از شهید / ۴. حک: کنده بچه‌ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می‌نشستند توی صف کتک‌خوری، اما اسمش را گذاشته بودند هواخوری. لباس‌های ضخیم^۱ و آستین بلند را چندتایی تن همدیگر می‌کردند که شدت ضربات کابل‌ها را کمتر احساس کنند.

دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند؛ دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه‌ای‌رنگ آنها را دانه دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه سایه‌روشن‌هایشان را می‌شناختم. گویی در و دیوار، بخشی از دارایی ما بود که با ما جا به جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول^۲ شماره سیزده برای ما آشنا تر و جذاب‌تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در قاب^۳ بود. یادگاری‌ها با جسم تیزی، هنرمندانه با شعری لطیف و سوزناک، روی دیوار حک شده بود^۴. روی یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود:

«تابوت مرا جای بلندی بگذارید تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را»

معنی بیت: بعد از مرگم تابوت مرا در جای بلندی بگذارید تا باد بوی تنم را به سوی وطنم ببرد

مفهوم: عشق به وطن

آرایه: تشبیه: دیوار به شریک / حس آمیزی: شعری لطیف و سوزناک / واج‌آرایی: تکرار صامت «ب» و مصوت بلند «ا» / جناس: سو و بو

۱. هیئت*: گروه، دسته، انجمن / ۲. صلیب سرخ: مؤسسه‌ای جهانی که کار آن امدادرسانی به آسیب دیدگان است / ۳. پرنده‌های کاغذی: استعاره از نامه‌ها / ۴. اُسرا*: جمع اسیر؛ گرفتاران، دستگیرشدگان / ۵. سرزمین مادری: مجاز از وطن /

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هیئت^۱ صلیب سرخ^۲ انجام شد. با آمدن این هیئت شور و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده‌های کاغذی^۳ می‌شد. اُسرا^۴ با این پرنده‌های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری^۵ سفر می‌کردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می‌کردند.

رئیس هیئت صلیب سرخ گفت: «ما از خانواده‌هایتان برای شما نامه آورده‌ایم. شما می‌توانید پایین همین نامه‌ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه ننویسید؛ فقط با خانواده احوالپرسی کنید».

۱. نور دیده: نور چشم، استعاره از فرزند عزیز (چشم روشن شد: بسیار خوشحال شدم، کنایه) / ۲. اسطوره*: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد. [اینجا استعاره از پدر نویسنده] /

۳. حس آمیزی: نسبت دادن بو به عشق و مهربانی / ۴. تشبیه: کلمات پدر به شربت

من هم، تمام حواسم به نامه‌ها بود که یک‌باره، چشمم به تکیه‌کلام پدرم که صدایم می‌کرد «نور دیده^۱»، روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه می‌شنیدم، نه می‌فهمیدم. بی‌اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می‌کردم تا مطمئن شوم درست می‌بینم و درست می‌خوانم. وقتی فهمید نامه‌ای که روی نامه‌هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس می‌کردم. به ردّ قطرات اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، روی نامه چکیده بود، دست می‌کشیدم. نامه بوی پدرم را می‌داد؛ بوی اسطوره^۲ زندگی‌ام را؛ بوی مهربانی و عشق^۳ می‌داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان لرزان نوشته بود، مثل شربت^۴ی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم:

«نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه جا را گشتم. سراغ تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می‌سپارم تا همیشه زنده باشی.»

خدای من! این نامه‌ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟! باور کردنی نبود ...

۱. معلول*: کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است. / ۲. سالخورده و قد خمیده: کنایه از پیر / ۳. لعن: لعنت، نفرین / ۴. ورد زبان بودن: پیوسته تکرار کردن (کنایه) / ۵. الانبار: نام منطقه‌ای در عراق / ۶. وقاحت*: بی‌شرمی، بی‌حیایی / ۷. مقدسات: چیزهایی که پاک و قابل ستایش هستند. / ۸. تلمیح: اشاره به ماجرای در آتش انداختن حضرت ابراهیم (ع) /

زمان آمارگیری لعنتی، برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود، روی دو پا می‌نشانند و آنها را با ضربه‌های کابل می‌شمرند. ضربه‌ها با شدت هر چه تمام‌تر بر بدن‌های استخوانی‌شان فرود می‌آمد. این نمایش مرگبار که هفته‌ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می‌انجامید، به پنج نوبت در هفته تبدیل شده بود.

این بار، زیر بغل برادران مجروح و معلول^۱ را گرفته، آنها را هم بیرون می‌کشیدند و چند نفر دیگر از آسرای سالخورده و قدخمیده^۲ هم در جمع آنها نشسته بودند. فرمانده اردوگاه در حالی که چند سرباز کابل به دست، دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «لَعْنٌ عَلَى الصَّدام» نوشته شده بود، همراه با فحش و ناسزاهایی که همیشه ورد زبانش بود^۳، به بچه‌ها نشان می‌داد. پیدا بود که این برگه ساختگی، بهانه‌ای برای اذیت و آزار بچه‌هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده شلاق کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الأنبار»^۴ کلاه و لباس گرم پوشیده بودند؛ اما آنها با وقاحت^۵ همه کلاه‌ها و لباس‌ها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می‌شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها می‌برد که آن را با دندان نکه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در حین شلاق خوردن، فریاد می‌زد، ضربه‌ها شدت بیشتری می‌گرفت.

خدا را به مقدسات^۶ عالم قسم می‌دادیم، همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد^۷، شدت این ضربه‌ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.

۱. توش*: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار / ۲. سو: نور، قدرت بینایی / ۳. سطور: جمع سطر؛ سطرها، خط‌ها / ۴. کاغذها: مجاز از نامه‌ها / ۵. با کلمات این نامه‌ها راه می‌رفتیم و حرف می‌زدیم و می‌خواهیدیم و زندگی می‌کردیم: همیشه فکر و حواس ما به نامه‌ها و کلمات داخل آنها بود / ۶. کلمات آن قدر قدرت داشتند که هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند: واژه‌ها آن قدر قوی بودند که گاهی به ما نیرو و توان و گاهی رنج و عذاب می‌دادند / ۷. متلاطم: آشفته، پریشان / ۸. خمیرمایه: خمیر مانده و ترشیده که برای ورآمدن خمیر به کار می‌رود، مجازاً منشأ، اصل (دریافتیم خمیرمایه آدمی کلمه است: فهمیدم اصل و اساس وجود انسان کلمه است) / ۹. سیاه کردن کاغذ: کنایه از نوشتن

در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می‌کردم، در نگاهش نشانی از خودم می‌یافتم.

تمام توش^۱ و توان ما در دوران اسارت، ضربان قلب و سوی^۲ چشم ما، به خطوط و سطور^۳ این کاغذها^۴ و کلمات و نوشته‌ها بسته بود. با کلمات این نامه‌ها راه می‌رفتیم و حرف می‌زدیم و می‌خواهیدیم و زندگی می‌کردیم.^۵ کلمات، آن قدر قدرت داشتند که

هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند.^۶ کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم^۷ کنند و آنجا بود

که معجزه کلمه را دریافتیم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتیم خمیرمایه^۸ آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی‌ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم^۹ و می‌دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می‌شود و آنها با این کلمات زندگی می‌کنند؛ پس هر چه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می‌شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می‌نوشتیم.

آرایه و دستور: تشخیص: صدا و نگاه داشتن کلمات / تضاد: آرام و متلاطم /

۱. شیون: ناله و زاری (هر شب بر جنازه خودم شیون می‌کردم: هر شب حس مرگ به من دست می‌داد و برای مرگم گریه می‌کردم) / ۲. ساختن و گداختن: باتجربه کردن (کنایه) / ۳. عقب‌نشینی از خود: کوتاه آمدن از اهداف و اعتقادات / ۴. طاقت‌فرسا*: خسته‌کننده / ۵. گزیده شدن: آسیب دیدن (کنایه) / ۶. سرشار: پر، انباشته / ۷. تاوان*: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی‌توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند

چگونه می‌توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه‌اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون^۱ می‌کردم و صبح می‌دیدم، زنده‌ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!

اگر چه این رنج، مرا ساخته و گداخته^۲ کرده است. اصلاً حاضر نیستم، یک قدم از خودم عقب‌نشینی کنم؛^۳ حتی اگر دشمن از خاکم عقب‌نشینی کرده باشد.

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه‌های انتظار طاقت‌فرسای^۴ خانواده بزرگ اسیران درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچار غفلت شویم؛ دوباره هم گزیده می‌شویم.^۵ تاریخ کشورمان سرشار^۶ از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان^۷ آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.

مفاهیم: سختی‌های اسارت / استقامت در راه اهداف و آرمانها / غفلت از دشمن بسیار خطرناک و نابودگر است / شهدا و اسرا را فراموش نکنیم

۱. کرکس*: پرنده‌ای از رده لاشخورها، [استعاره از دشمن] / ۲. باج: خراج و مالیات (باج دادن پر: کنایه از آسیب دیدن و تسلیم شدن) / ۳. یک پر کرکس را بکنم: آسیب کوچک به دشمن بزنم، کنایه

یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاوران وطن، نوشته بود: «هر کرکسی^۱ بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت‌شدگان نسل ما باج^۲ دهد.»

از اینکه توانسته‌بودم با رنج چهارساله اسارت، یک پر کرکس را بکنم،^۳ خوشحالم.

من زنده‌ام، معصومه آباد

معنی: هر دشمنی به سرزمین ما تجاوز کند حتماً مردم مبارز و غیرتمند ایران به او آسیب خواهند رساند.

مفهوم: غیرت و وطن‌پرستی

درک و دریافت

۱. به اعتقاد شما چگونه می‌توان از ایثارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟ به عهده شما

۲. ثبت خاطرات دوره جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته است؟

پاسخ: جوانان را با زحمتهای و مبارزات رزمندگان آشنا می‌کند و مانع فراموش شدن ارزشهای انقلاب اسلامی می‌شود و آثار ادبی زیبایی نیز در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی خلق می‌شود

گروه‌های مهم املائی

تَقْرِیظ رهبرِ مُعَظَّم انقلاب - غُلْغُلَه و اِزْدحام - برق اضطراری - ترجیح و برتری - مَهِیب و هولناک - فُنداقِ تَفَنگ - اَسْتَرِ مَقْنَعه - مَهرهٔ مَهِمِ نظامی - مددکارِ هِلالِ احمر - جرئت و جسارت - سرنوشتِ مَبْهَم - خودروهایِ بَعثی - مَحاسنی قهوه‌ای - فَضْلَهٔ گوسفندان - سادگی و صداقت - صدایِ هَم‌هَمه - سراسیمه و آشفته - تقدیر و مصلحت - تنومه و الأُنْبَار - ملاک و معیار - حَرَسِ الخِمْبِی - لباس‌هایِ ضَخیم - آشنای و جَذاب - هیئتِ صلیبِ سرخ - اُسرایِ نظامی - اُسْطورهٔ زندگی‌ام - مجروح و معلول - فحش و ناسزا - وقاحت و بی‌حیایی - توش و توان - خطوط و سطور - آرام و مُتلاطم - خمیرمایهٔ آدمی - لحظه‌هایِ طاقت‌فرسایِ انتظار - زیان و تاوان -